

# باز گرداندن شعر، باز آفریدن آن است

نامه‌ای به کامران جمالی  
مؤلف کتاب «جادوی شعر در کلام نهفته است»  
شش شاعر قرن بیستم»  
○ اسماعیل خوبی



ژورنال علمی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

کامران جان!

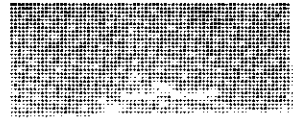
درود بر تو!

من کتاب "شش شاعر قرن بیستم"، با ترجمه‌ی درخشان تو، را خواندم. می‌گویم ترجمه، ولی درباره‌ی تو تنها با بیشترین بی‌دقتی و حتی بی‌انصافی است که می‌توان این واژگان را به کار برد. کاری که تو کرده‌ای، درست همان کاری است که، در برگردان شعر از زبانی به زبان دیگر، باید انجام شود.

نام این کار، به گمان من، "باز آفریدن" است. به گمان من، در کار برگرداندن به طور کلی، سه شرط "بابا" داریم.

برگرداننده باید:

- ۱- زبان متن را هم چون یا نزدیک به زبان مادری خود بداند؛
- ۲- زبان مادری خود را در اندازه‌های یک نویسنده‌ی خوب بشناسد؛ یعنی همه‌ی ریزه‌کاری‌های ساختاری و بافتاری و واژگانی را از آن خود کرده باشد؛
- ۳- درباره‌ی "متن" آن چه‌هایی را که این سوی و آن سوی، و به ویژه در زبان اصلی "متن"، نوشته



شده است، خواننده باشد.

این سه شرط، چنان که گفتم، بایاست، اما به هیچ روی "بسند" نیست. و از همه مهم‌تر، چهارمین شرط است.

گرداننده باید سبک کار پدید آورنده‌ی "متن" را نیز نیک بشناسد. از همین روست که، در گستره‌ی داستان نویسی، بهترین نمونه‌های ترجمه را نویسندگانی پدید می‌آورند که داستانی را در زبان دیگری می‌خوانند، آن را می‌پسندند و در گرداندن آن به زبان مادری خود، همه‌ی توش و توان خود، چون یک نویسنده، را به کار می‌گیرند. این چگونگی، به‌ویژه، در گستره‌ی شعر است که اهمیت بنیادی خود را آشکار می‌کند. ما، در زبان فارسی، بسیار پیش می‌آید که گرداننده‌ی شعری از شاعر بزرگی - در آلمانی، انگلیسی، اسپانیایی یا زبانی دیگر- را می‌خوانیم؛ و درمی‌مانیم که از کجاست و چراست که سراینده‌ی این شعر از بزرگان شعر کشور خویش یا حتی جهان شناخته می‌شود؛ زیرا می‌بینیم آن چه پیش چشمان خویش داریم، نثر پیش پا افتاده‌ای بیش نیست. از این جاست که اهمیت شاعر بودن گرداننده، در گستره‌ی شعر، نمایان می‌شود.

من یکی، پیش از خواندن کتاب "شش شاعر قرن بیستم"، تنها در برخی از گرداننده‌های جاودان یاد احمدجان شاملو و بسیاری از گرداننده‌های سعید جان یوسف از شعر برتولت برشت، و جز گاه‌گاه نمی‌بود که با نمونه‌ای پذیرفتنی از این گونه آفرینش ادبی رویارو شوم.

دیدار کتاب تو - کامران جان! - به جان دوست چشم و دلم را روشن کرد: دیدم، سرانجام شاعری توانا از نسل‌های شعری پس از خودم درمی‌یابد که برگرداندن شعر زیر و زبر گرداندن آن نیست؛ باز آفریدن آن است.

دستت درد نکند، برادر شاعرم و می‌دانی واژه‌ی "شاعر" به معنای "دانا" نیز هست. هم‌چنان سرشار باشی پربار پربار.

و باز هم درود بر تو.